

غزل شیوای حافظ شیرازی درباره حضرت

صاحب الزمان ارواحنا فداه

این غزل را در وصف حضرت صاحب الزمان سروده، و از غیبت و انتظار وی یاد کرده، و خود را از مشتاقان و شیفتگانش معرفی نموده است؛ ولیکن با چه عبارات نمکین، و اشارات دلنشین، و کنایات و استعاراتی که حقاً بی اختیار بر زبان انسان جاری میشود که او لسان الغیب است:

و جاوَبَتِ الْمَثَانِي وَالْمَثَالِي (1)	سَلَامُ اللَّهِ مَا كَرَّ اللَّيَالِي
و دَارِ بِاللَّوِيِّفَوْقِ الرَّمَالِ (2)	عَلَى وَادِي الْأَرَاكِ وَمَنْ عَلَيْهَا
وَأَدْعُو بِالْتَّوَاتُرِ وَالتَّوَالِي (3)	دَعَاغُوي غَرِيْبَانِ جِهَانِمِ
نگه دارش به لطف لایزالی (4)	به هر منزل که رو آرد خدا را
همه جمعیت است آشفته حالی (5)	منال ای دل که در زنجیر زلفش
که عمرت باد صد سال جلالی	ز خَطَّتْ صد جمال دیگر افزود

تو می باید که باشی ورنه سهل است زیان مایه جانی و مالی (7)

بدان نقاش قدرت آفرین باد که گرد مه کشد خط هلالی (8)

فَحُبُّكَ رَاحَتِي فِي كُلِّ حِينٍ وَ ذِكْرُكَ مَوْسِي فِي كُلِّ حَالٍ (9)

سویدای دل من تا قیامت مباد از شور سودای تو خالی (10)

کجا یابم وصال چون تو شاهی من بد نام رند لآبالی (11)

خدا داند که حافظ را غرض چیست

وَ عِلْمُ اللَّهِ حَسْبِي مِنْ سُؤَالِي

و در تعلیقه گوید: این بیت هم در آن غزل است
و گویا از خواجه باشد:

أَمُوتُ صَبَابَةً يَا لَيْتَ شَعْرِي مَتَى نَطَقَ

الْبَشِيرُ عَنِ الْوِصَالِ (13)

در بیت اوّل و دوّم می گوید: سلام خدا باد
پیوسته و همیشه تا وقتیکه شبها مرتّباً یکی پس
از دیگری می آیند و می روند، و طلوع و غروب
موجب پیایی در آمدن آنهاست، تا زمین و

خورشید و ماه و ستارگان باقی است، و تا
وقتیکه رشته‌های دو صدایه و سه صدایهٔ تارها و
نغمه‌ها و آهنگهای چنگ‌ها و سازها می‌نوازند و
قدرت و تاب و توانشان برای بلند داشتن این
سرود باقی است (زیرا مثانی به معنی صداهای
دوباره‌ای است که تار و چنگ می‌دهد، و مثالی
در اصل مَثَالٌ بوده است یعنی صداهای سه
باره که از آنها شنیده می‌شود.) بر وادی اراک که
منزلگاه حضرت حجّت است (زیرا سرزمین
اراک سرزمین حجاز است که در آنجا فقط
درخت اراک وجود دارد.) و بر آن کسبیکه
بر فراز آن زمین سکونت دارد و بر خانه‌ای که

در قسمت نهائی در آن بالای رملها و شنها بنا شده است.

سپس در بیت سوم میگوید: دعاگوی غریبان جهانم، و بطور تواتر و پشت سر هم من دعا می کنم و دعاگو هستم؛ که باز روشن است: آن غریب جهانی که از شدت غربت و تنهائی ظهور نمی کند غیر از حضرت حجت کسی نیست.

و در بیت چهارم می رساند: او که محلّ ثابتی ندارد - گرچه اصلش از مکه و از وادی الاراک است - و دائماً در عالم در گردش است، ای خداوند مهربان از تو درخواست می نمایم تا با لطف دائمی خودت او را در هر منزلی که وارد

می‌شود و در آن مسکن می‌گزیند نگهداری
کنی.

و در بیت پنجم می‌گوید: ای دل! در فراق او
نال مکن، چرا که گرچه در غیبت است و چهره
و رخساره اش را از نمایاندن مخفی می‌دارد،
ولیکن بواسطهٔ گیسوان و زلف سیاه او - که
کنایه از هجران و غیبت است - آشفته حالان می
توانند کسب جمعیت کنند و به مقصود نائل
آیند.

و در بیت ششم می‌گوید: اینک که رشد و بروز
جمال در تو فزونی یافته است، خداوند عمر تو
را طویل گرداند و از گزند حوادث مصون
بدارد.

و در بیت هفتم می گوید: توئی ولیّ والای
ولایت که قوام کون و مکان بر تو قائم است؛ و
تو باید بر قرار و مقرون به بقاء و صحّت و
آرامش بوده باشی، چرا که در رأس مخروطی، و
بر همهٔ ماسوی 'حکومت داری. و در برابر این
امر مهمّ و ارزشمند، زیانهای جانی و ضررهای
مالی هر چه هم فراوان باشد، به من و یا به
جهانیان برسد، مهمّ نیست بلکه خیلی سهل و
آسان است.

و در بیت هشتم می گوید: آفرین بر دست
قدرت پروردگار که تو را در این چندین قرنی
که تا به حال گذشته، حفظ و نگهداری نموده
است؛ همان نقّاش قدرت که بر گرد ماه بر فراز

آسمان خطّی به شکل هلال می‌کشد تا مردم ماه را ببینند، با آنکه بدون شکّ تمام کرهٔ ماه موجود است، اما کسی آنرا نمی‌بیند، و در غیبت و پنهانی می‌گذارد، و فقط از این کرهٔ آسمانی به قدر هلالی نمایان است بطوری که اگر کسی نظر کند می‌پندارد کره ای نیست، فقط هلالی بر آسمان موجود است. امام زمان هم موجود است همچون کرهٔ تامّ و تمام، اما کسی آنرا نمی‌بیند و ادراک نمی‌کند و فقط به قدر ضخامت هلالی از آثار او در جهان مشهود است و مردم از آن منتفع می‌گردند، ولی باید ظهور کند و از پردهٔ خفا برون آید و چون بدر و ماه شب چهاردهم نور دهد و همهٔ جهان را منور کند.

خوب توجه کنید: اگر این بیت را این طور معنی نکنیم، معنی آن چه می شود؟! تعریف کردن از ماه آسمانی به پنهانی، و خطّ هلالی در شبهای نخستین طلوع آن بر گرد آن کشیدن چه مدحی را متضمّن است؟!!

و اگر مراد از ماه را سیما و چهرهٔ محبوب فرض کنیم و خطّ هلالی را هم محاسنش بدانیم که بر گرد آن روئیده است، با آنکه این استعاره با آن استعارهٔ قرص ماه آسمان و اختفای آن در شبهای نخستین جز بمقدار هلالی که نمایان است، دو مفاد است معذک این استعاره نیز منافاتی با وجود حضرت صاحب الزّمان ندارد؛ زیرا آن انسانی که در خارج بر گرد صورتِ

چون ماهش محاسن روئیده است، با توصیف
غربت و ولایت و سروری و پادشاهی و سائر
اوصافی که در این غزل آمده است، غیر از
آنحضرت نمی‌تواند مراد و مقصود باشد.

و در بیت نهم می‌گوید: من پیوسته با تو سر و
کار دارم. محبت توست که راحت دل من است
در هر حال، و ذکر توست که آنیس من است
بطور پیوسته و مدام.

گرچه نظیر این مضمون در سائر غزلهای حافظ
موجود است و آنها راجع به خود ذات اقدس
حق تعالی است، ولیکن در این غزل به قرینه
سائر ابیات غیر از حضرت حجت نمی‌تواند

بوده باشد. پس ضمیر مخاطب ذِکْرُکَ و حُبِّکَ راجع به اوست.

و به همین طریق مفاد بیت دهم است که در دعا می گوید: درِیچَهُ قَلْبِ مَنْ کِه مَمْلُوٌّ اَز خُونِ حَیَاتِ بَخْشِ مَنْ اَسْتِ، و پیوسته آن خون در جنبش و حرکت و ضربان و خروش است، هیچگاه از معامله و سر و کار داشتن و تلاش برای بدست آوردن محبّت و رضای تو خالی نباشد.

و در بیت یازدهم مخاطب خود را شاه، و خودش را رند و گدای لَأَبَالِی خوانده است؛ و وصال این درجه پست و زبون را با آن شاه با عظمت و با تقوی و دارای عصمت و طهارت،

بعید به شمار آورده است. در این بیت هم معلوم است که: مراد وی از «چون تو شاهی» غیر آن صاحب ولایت کلیّهٔ الهیه نمی‌باشد.

و در بیت دوازدهم خیلی روشن و واضح از سخنان و تخاطب فوق بطور رمز و اشاره، پرده بر می‌دارد که: اینها که گفتم همه اشاره و کنایه و استعاره و رمز بود که چه میخواهم بگویم؛ صراحت نبود و من نمی‌خواستم یا نمی‌توانستم آن وجود اقدس را چنانکه باید و شاید معرفی کنم، و عشق سوزان خود را برای لقاء و دیدارش در قالب غزل آورم؛ اما خداوند علیم و خبیر میداند که در دل من چه مراد بوده است، و

او کفایت میکند از کلام و سؤالی که من بخواهم
آنها بر زبان آورم.

و در بیت إلحاقی میگوید: من از شدت عشق و
آتش وجد بالاخره خواهم مرد، و در انتظار فرج
او جان خواهم سپرد؛ و مانند یعقوب در فراق
یوسف کور خواهم شد و چشمم پیوسته بر در
است که چه موقع بشیر، بشارت از لقاء وصال
میدهد؛ و یوسف گمگشته بیابانی در چاه غربت
در افتاده، غریب و تنها، سرگشته و متحیر مرا
بشارت دیدار میدهد، و با فرج او و لقای او
چشمانم بینا میگردد، و چون مرده از قبر
برخاسته زنده میگردم و حیات نوین
می یابم. (1)

1. روح مجرد ص 519.